

## تاریخ اقتصاد سیاسی ایران (۱)

محمد امجد . مترجم: دکتر حسین مفتخری

موضوع این مقاله، بررسی موانع توسعه سرمایه داری و شکل گیری یک بورژوازی قدرتمند در ایران است. مقاله حاضر، مدلل می سازد که تا قرن نوزدهم، ماهیت دولت و طبقات اجتماعی و مناسبات مالکیت، شرایط را برای رشد سرمایه داری آماده نساخته بود. از آن جمله دخالت دایمی دولت در فعالیت های بازرگانی، فقدان اشرافیت موروثی و یک بورژوازی ضعیف، مانع رشد سرمایه داری در ایران شدند. ورود سرمایه و کالاهای ساخت بریتانیا و روسیه در طول قرن نوزدهم به علاوه شرایط نامساعد مذکور، منتج به انهدام صنایع و مصنوعات ایرانی شد. ترکیب این عوامل خارجی و داخلی، شرایط نامناسبی را برای رشد سرمایه داری در ایران پدید آورد.

کلید فهم اقتصاد سیاسی ایران در صورتبندی اجتماعی ماقبل سرمایه دارباش نهفته است. ایران بر عکس جوامع غربی، فاقد نظام فئودالی بوده است. آنچه موجود بود، خیلی نزدیک به آن چیزی است که مارکس تحت عنوان شیوه تولید آسیایی، به آن اشاره کرده است. به طور نظری، دولت مالک زمین و آب بود و افراد مالکیتی نداشتند (بشیریه: ۱۹۸۴). مالکیت زمین و کاربرد مستبدانه قدرت توسط دولت، مانع رشد یک طبقه زمین دار قوی و یکپارچه بود. این وضعیت در طی دوره انتقال به سرمایه داری نیز ادامه یافت. دولت، شکل دهنده اقتصاد سیاسی بود و در واقع، بورژوازی مدرن توسط دولت خلق شد؛ از این رو به دولت وابسته بود. تاریخ اقتصاد سیاسی ایران مورد مناقشه است. نظریه ای معتقد است که ایران، نظامی فئودالی داشته و اقتصاد سیاسی اش نیز باید در پرتو فئودالیسم و قوانین عمومی مربوط به توسعه از فئودالیسم و نیز تغییرش به سرمایه داری مورد مطالعه قرار گیرد (فشاهی؛ ۱۹۷۹؛ پیگولوسکایا؛ ۱۹۷۵؛ سوداگر ۱۹۷۹). نظریه مخالف، این استدلال را رد نموده و شیوه تولید آسیایی را تنها راه تبیین اصول تاریخ و اقتصاد سیاسی ایران می بیند (حسینی ۱۹۸۳).

بیشتر پژوهش گران، هم مارکسیست و هم غیر مارکسیست، استدلال می کنند که ایران یک نظام فئودالی داشته است. این دانشمندان به دو دسته تقسیم می شوند: اول، ایران شناسان شوروی و مارکسیست های سنتی ایرانی، و دوم، محققان غیر مارکسیست. گروه اول، تاریخ ایران را به چهار دوره تقسیم می کنند: کمونیسم ابتدایی، برده داری، فئودالیسم و سرمایه داری (عتیق پور؛ ۱۹۷۹: ۲۹ - ۷۰؛ پیگولوسکایا؛ ۱۹۷۵: ۶۰ - ۱۲۱). در نزد این دانشمندان، جوامع غربی و غیر غربی شیوه تولید ماقبل سرمایه داری یکسانی داشته اند. براین اساس، آنها به تفاوت های ساختاری میان جوامع غربی و غیر غربی قائل نیستند. این رویکرد تاریخ را به عنوان فرآیندهایی از توسعه تک خطی که با کمونیسم اولیه آغاز و به کمونیسم نهایی منتهی می شود، در نظر می گیرد.

پژوهش گران غیر مارکسیست به دوره بندی تاریخ ایران اهمیت زیادی نمی دهند؛ اما آنها نیز این گونه استدلال می کنند که ایران نظامی فئودالی داشته است. تمرکز زمین در دستان زمین داران، عدم تمرکز پی در پی دولت و وجود اراضی تیول (زمین های واگذار شده به افراد توسط حاکم)، به عنوان دلیل وجود فئودالیسم در ایران در نظر گرفته می شود (کاهن؛ ۱۹۵۳: ۲۰ - ۴۳؛ کریستین سن؛ ۱۹۴۴: ۱۲ - ۴۵).

با وجود این، بعضی پژوهش‌گران از تفاوت‌های ساختاری میان غرب فئودالی و ایران ما قبل سرمایه‌داری آگاه هستند. آنها وجود شهرهای بزرگ و اقتصاد پولی، سکونت‌آربابان ایرانی و شاهان در شهر، و فقدان اشرافیت موروثی را به عنوان تفاوت‌های اصلی میان ((فئودالیسم)) ایرانی و مشابه غربی‌اش در نظر می‌گیرند (کدی؛ ۱۹۶۰: لمیتون: ۱۹۵۳: ۵۳ - ۷۴؛ ۱۹۶۷: ۴۵ - ۵۰). کدی به وضوح فاصله دقیقی را میان فئودالیته غربی و ایران ما قبل سرمایه‌داری نشان می‌دهد:

ویژگی‌های مخصوص ایرانی، از جمله: فقدان بندگی (سرف) یا بردگی شخصی، این واقعیت که طبقات حاکم ایرانی بیشتر در شهرها زندگی می‌کردند تا املاک اربابی، غلبه قبایل کوچ‌نشین، وجود جنگ‌های مکرر و شورش‌های مخرب و اهمیت آبیاری و کنترل آب، در فئودالیسم غربی یافت نمی‌شود (کدی: ۱۹۶۰: ۳).

مارکس و انگلس تصدیق کردند که صورتبندیهای اقتصادی - اجتماعی جوامع غیر اروپایی، به طور ساختاری متفاوت از فئودالیسم غربی هستند. آنها به این اشکال اقتصادی - اجتماعی، تحت عنوان شیوه تولید آسیایی اشاره کردند. آنها اظهار داشتند که اقتضای خشکی اراضی، وجود دولتی قدرتمند برای سازمان‌دادن به نظامات آبیاری بود. این امر به نوبه خود به فقدان مالکیت خصوصی و سازمان‌دادن اقتصاد سیاسی توسط دولت منجر شد. با توجه به گزارش‌های اولیای امور بریتانیا در هند، آنها (مارکس و انگلس.م) نتیجه گرفتند که یکی از ویژگی‌های اساسی این جوامع، هستی‌تغییرناپذیر نظام‌های خودکفای روستایی است (مارکس: ۱۹۶۹: ۸۹ - ۹۵).

طرز تلقی مارکس از شیوه تولید آسیایی می‌تواند به شکل ذیل طبقه‌بندی شود: اول، در جوامع آسیایی فرد فاقد مالکیت است و دارایی به دولت و به طور دقیق‌تر به سلطان مستبد (یعنی رئیس دولت) متعلق است (۱۹۶۵: ۶۹). او بعداً متذکر می‌شود: ((این‌جا دولت بزرگ‌ترین ارباب است)). (دراپر(۲): ۱۹۷۸: ۵۷۰). دوم، جوامع آسیایی از جماعات کوچک خودکفایی تشکیل می‌شوند که علی‌رغم تغییر و تقسیم امپراتورها باقی می‌مانند (مارکس، ۱۹۶۷: ۹۲ - ۹۳). سوم، حاکم به عنوان پدر جوامع کوچک‌تر ظاهر می‌شود: ((در این‌جا حاکم مستبد در مقام رئیس همه جوامع متعدد فرودست ظاهر می‌شود و بدین ترتیب، وحدت همگانی را متبلور می‌کند. بنابراین، مازاد تولید متعلق به بزرگ‌ترین واحد خواهد بود)) (مارکس: ۱۹۶۵: ۷۰). چهارم، جوامع آسیایی تغییرناپذیر هستند و بنیادهای اقتصادی - اجتماعی‌شان فقط از بیرون می‌تواند منهدم شود. بر اساس این فرضیات، مارکس انتظار داشت که حاکمیت بریتانیا در هند ماهیت آسیایی جامعه هندی را منهدم کرده و شرایط را برای رشد سریع سرمایه‌داری مهیا سازد.

بعد از مارکس، بحث درباره شیوه تولید آسیایی، از تحلیل‌های مارکسیستی ناپدید شد و این کارل ویتفوگل بود که مباحثه درباره استبداد شرقی را دوباره رایج ساخت. او در اثر جدلی و پرچمش، ((استبداد شرقی)) (۱۹۵۷)، بحث خود را بر خشکی زمین و وجود منابع آبی به عنوان دلیل پیدایش استبداد شرقی قرار داده است. او به جوامع و دولت‌های غیر اروپایی تحت عنوان ((دولت‌های آبی))، ((استبداد آبی))، ((جوامع مبتنی بر مدیریت کشاورزی)) و ((رژیم‌های آبی)) اشاره می‌نماید (۱۹۵۷: ۶۰ - ۱۲۵). بحث اصلی او این است که خشکی وسیع زمین، مقتضی یک دولت متمرکز برای کنترل اقتصاد بود. این امر منتج به یک نظام مشروعی شد که در آن، مالکیت خصوصی در معرض توقیف مطلق توسط دولت واقع شد (ص ۷۲).

هدف تحقیق حاضر این نیست که خیلی جزئی به بحث اعتبار شیوه تولید آسیایی و استبداد شرقی بپردازد؛ اما باید توجه نمود که آنچه مارکس و انگلس سعی داشتند ثابت کنند، این بود که اولاً، مناسبات مالکیت در جوامع شرقی از اساس، متفاوت از مناسبات مالکیت در غرب است و از این رو، اشکال متفاوتی از توسعه اقتصادی - اجتماعی را طی می کنند؛ ثانیاً، فقدان مالکیت خصوصی مانع اصلی برای رشد سرمایه داری در این جوامع بود. گرچه مارکس در مورد سرشت متفاوت بنیاد اقتصادی - اجتماعی این جوامع محق بود؛ اما او بیش از اندازه بر عمومیت این صورتبندی اقتصادی - اجتماعی تأکید کرد. اسناد فراوانی وجود دارد که وجود مالکیت خصوصی را هم در ایران قدیم و هم در ایران جدید ثابت می کند (لمبتون: ۱۹۶۷، ۴۱ - ۵۰؛ نعمانی: ۱۹۷۹، ۱۴۶ - ۱۷۰). از آن گذشته، آثار آب رسانی و خشکی زمین که از سوی مارکس، انگلس و ویتفوگل مورد تأکید واقع شده است، شامل حال همه قسمت های ایران نیست. بعضی قسمت های ایران، برای مثال قسمت های جنوبی، غربی و مرکزی خشک بودند؛ در حالی که ریزش باران در بخش های شمالی به حد کافی وجود داشت. در مناطق ذکر شده بالا، نظامات آب رسانی عمومی کمیاب بودند. علاوه بر آن، نظامات آب رسانی غالب، ذخایر آبی زیر زمینی موسوم به قنات بودند که هم به صورت ملک خصوصی و هم به شکل عمومی موجود بودند.

نظر خود من این است که ایران سیستمی فئودالی نداشت؛ زیرا مقدم بر صورتبندی اجتماعی ماقبل سرمایه داری در ایران، نظام برده داری وجود نداشت؛ نظام مالکانه موجود نبود و کشاورزان پایبند زمین (سرف) نبودند (حسینی: ۱۹۸۳؛ کاتوزیان: ۱۹۸۱، ۱۴-۱۵). علی رغم این، ساده انگاری خواهد بود که شیوه تولید سرمایه داری در ایران را آسیایی بنامیم، اولاً، همه جنبه های شیوه تولید آسیایی در ایران موجود نبود؛ ثانیاً، صورتبندی اجتماعی ما قبل سرمایه داری ایران متعاقب رسوخ سرمایه خارجی (آن گونه که مارکس پیش بینی کرده بود)، مضمحل نشد؛ ثانیاً، اگر ما فرض کنیم که در ایران شیوه تولید آسیایی وجود داشته است، ما با مسأله دور مواجه خواهیم شد. در آن صورت، ما باید به این سوال پاسخ دهیم که در چه مقطعی از تاریخ، فئودالیسم یا سرمایه داری جایگزین شیوه تولید آسیایی گشت؟ برای مثال، آیا ما انقلاب مشروطه (۱۹۰۵ - ۱۹۱۱) را، که در آن امنیت زندگی و مالکیت توسط قانون تضمین گشت، باید یک انقلاب بورژوازی که به شیوه تولید آسیایی خاتمه داد در نظر بگیریم؟ در این حالت سوال می شود، چرا یک انقلاب بورژوازی، موقعیت زمین داران را تقویت کرد؟

حتی اگر موافق باشیم که دوره ۱۹۱۱ - ۱۹۶۳ (۱۲۹۰ - ۱۳۴۱ ش) نوعی از فئودالیسم بوده (به دلیل این که اربابان، طبقه مسلط بودند)، حتی با این وجود، مسأله استفاده از قدرت مطلق و مستبدانه توسط شاهان و کنترل اقتصاد توسط دولت، هنوز هم جامعه آسیایی را بیشتر از جامعه فئودالی مطرح خواهد ساخت. گفتنی است که حتی بعد از انتقال به سرمایه داری در میانه دهه ۱۹۶۰ (۱۳۴۰ ش)، دولت نقشی مسلط در سروصورت دادن به اقتصاد سیاسی ایفا نمود. گذشته از این، آنچه که در بحث مارکس درباره جامعه ایرانی یافت نمی شود، اهمیت قبایل و نهادهای مذهبی در ساخت دولت و طبقات اجتماعی است. همچنین علی رغم تحدیدات، مالکیت خصوصی در ایران وجود داشت.

نتیجه بحث حاضر این است که جامعه ایرانی علی رغم وجود عناصر قوی شیوه تولید آسیایی در آن، به طور خالص دارای این شیوه تولید نبود. من معتقدم که علی رغم کاربرد مستبدانه قدرت توسط رئیس حکومت و کنترل اقتصاد

سیاسی توسط دولت، نباید به اشتباه از دولت ایران تحت عنوان آسیایی نام برد. در نتیجه، در این تحقیق به دولت ایران به طور ساده تحت عنوان ما قبل سرمایه داری و سرمایه داری اشاره خواهد شد.

بر اساس جنبه های نظری این مقاله، تاریخ اقتصاد سیاسی ایران می تواند به شکل ذیل خلاصه شود: اول، دولت اقتصاد سیاسی را کنترل می کرد. دوم، توقیف خودسرانه اموال خصوصی توسط دولت مانع رشد طبقات زمین دار و بورژوازی معتبر و متحد شد؛ حتی در طی دوره ضعف حکومت مرکزی، حکام ایالات با قدرت توزیع زمین را در کنترل داشته و به دل خواه دارایی خصوصی زمین داران و هم بازرگانان را توقیف می کردند (اشرف: ۱۹۷۱: ۱۴).

سوم، در نتیجه، دولت قویتر از جامعه مدنی باقی ماند، و رشد طبقات اجتماعی به سمت واحدهای متحد و قدرتمند صورت نپذیرفت. چهارم، قبایل نقشی برجسته در صورتبندی و ساختار اقتصاد سیاسی و دولت ایران ایفا نمودند. آنها از یک سو، مکررا به شهرها و روستاها حمله می بردند و زندگی عادی و تولید را به خطر می انداختند و از سوی دیگر، آنها ستون فقرات سپاه ایران را تشکیل می دادند. از این رو دولت وابسته به قبایل بود. این وضعیت تا دهه ۱۹۲۰ (۱۳۰۰ ش) و هنگامی که رضا شاه (۱۳۰۴ - ۱۳۲۰) قبایل را مطیع (دولت مرکزی) کرد و به نقش قاطعشان در ظهور دولت در ایران پایان داد، ادامه یافت.

پنجم، رسوخ سرمایه خارجی از قرن نوزدهم و رایج شدن کالاهای ساخت اروپا، صنایع ایران را منهدم نموده و بورژوازی سنتی ایران را ضعیف کرد و به این ترتیب، مانع رشد بورژوازی سنتی ایران به سوی بورژوازی مدرن شد.

ششم، در نتیجه تضعیف بورژوازی سنتی، نقش مرکزی دولت در اقتصاد و نفوذ سرمایه خارجی، توسعه سرمایه داری تحت توجهات دولت و سرمایه خارجی واقع شد. در نتیجه، اکثر بازرگانان ایرانی از مساعی مربوط به صنعتی شدن خارج شده و فقط قسمتی از بورژوازی تجاری ایران توانست نقش مهمی در نوسازی کشور ایفا کند. اینان مرکب از تجار بزرگی بودند که هم با دولت و هم با سرمایه خارجی ارتباطاتی داشتند. در نتیجه، بورژوازی مدرن ایران (بورژوازی صنعتی) از آغاز ماهیتی وابسته داشت. هفتم، تا پایان قرن نوزدهم، نفوذ سرمایه و تولید صنعتی بیگانه دولت را تضعیف کرد؛ اما اربابان، تجار و روحانیون ایرانی را قدرتمند ساخت. بالاخره ترکیب همه این عوامل مانع رشد یک سرمایه داری طبیعی در ایران شد.

اقتصاد سیاسی ایران را می توان به سه دوره مجزا تقسیم نمود: ما قبل سرمایه داری (که تا میانه قرن نوزدهم دوام آورد)؛ انتقال به سرمایه داری از دهه ۱۸۵۰ تا ۱۹۶۳ (۱۲۳۰ - ۱۳۴۱ ش)؛ پس از آن، دوره سرمایه داری. در دوره ما قبل سرمایه داری، ایران به طور غالب یک جامعه کشاورزی و صنایع آن نیز ابتدایی بود. حتی کوشش های پادشاهان صفوی در قرن شانزدهم برای صنعتی کردن کشور، ساختار اقتصادی این کشور را تغییر نداد (بنانی: ۱۹۷۸: ۹۳). فعالیت های بازرگانی در بازار واقع می شد و تسلط دولت بر زمین داران و مداخله آن در فعالیت های تجاری، مانع رشد هر دو بخش شد. اشرافیت موروثی وجود نداشت و زمین داری، ماهیتی دولتی (بوروکراتیک) داشت (لمبتون: ۱۹۶۷: ۴۱-۵۰).

به طور کلی پنج نوع زمین داری در ایران موجود بود: اراضی سلطنتی (خالصه)، اراضی دولتی محول شده به مقامات دولتی در عوض خدمت یا مواجب (تیول)، اراضی متعلق به سازمان های خیریه (اوقاف)، اراضی خصوصی (مالکیت اربابی) و زمین داری دهقانی و زمین داری کوچک (به ترتیب مالکیت دهقانی و خرده مالکی).

ولی به هر حال مالکیت تداوم نداشت و معمولا با سقوط یک سلسله یا حتی مرگ یک شاه، یک طبقه مالک جدید ظهور می کرد. همچنین پادشاه اراضی را که دوست داشت، بدون توجه به این که به چه کسانی تعلق دارد، ضبط می کرد. این انواع مالکیت نیز قابل تبدیل بود[...].

#### فعالیت های بازرگانی

مطالعه شهرها و بازارها برای فهم فعالیت های بازرگانی و فقدان بورژوازی قدرتمند در ایران بسیار مهم است. شهرهای ایران اغلب مرکز فعالیت های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بوده است. هر شهر اجزای سه گانه ای داشت: ارگ (ارگ دولتی)، مسجد و بازار. پادشاهان، مقامات دولتی، اربابان، علمای بانفوذ و بعضی از خان های ایلی در کنار بازاریان در شهرها زندگی می کردند. بازاریان، مالیات های حقوقی را هم به دولت و هم به شیوخ مذهبی می پرداختند. روحانیون به دلیل روابط اقتصادی با بازاریان و مخالفت سنتی شان با اقتدار دنیوی، بازاریان را در نزاعشان علیه دولت یاری می کردند.

بازارها به محله های گوناگون تقسیم می شدند. هر محله به نام صنعت گرانی که در آن جا کار می کردند، نامیده می شد؛ برای مثال، بازار بزازها و بازار صراف ها و بازار طلا فروش ها، مکان هایی بودند که در آن جا نساجان، ربا خواران و طلا سازان اشتغال داشتند (کوزنتسوا (۳): ۱۹۶۳ - ۳۱۰). تجار، افزارمندان، صنعت گران، دست فروشان و دکان داران، همگی در بازار کار می کردند؛ لکن تجار همچون عمده فروشان نفوذ و قدرت وسیعی در بازار داشتند. پادشاهان ایرانی رهبران اصناف و بازرگانان را انتخاب می کردند. نماینده بازرگانان، ملک التجار نامیده می شد و رابط بین دولت و تجاربود. مهم ترین بازارها بازار بزازها (به خاطر ارتباطشان با مصنوعات بافتنی متنوع) و بازار صراف ها (به دلیل این که هم دولت و هم سایر تجار از این بازار پول وام می گرفتند) بودند.

انتقال به سرمایه داری (۱۸۵۰ - ۱۹۶۳ / ۱۲۳۰ - ۱۳۴۱ ش)

بحران فنودالیسم در اروپا، رشد تجارت و نیاز به صادرات، به علاوه ابداعات تکنولوژیکی، منتج به سقوط فنودالیسم و رشد سرمایه داری شد (داب؛ ۱۹۴۷ و الرشتین (۴): ۱۹۷۹). صنعت گران و بازرگانان در شهرها زندگی می کردند؛ در حالی که پادشاهان و اربابان در قلعه های مستحکمشان در روستاها می زیستند. استقلال شهر از روستا و تقسیم کار بین شهر و روستا، نقش مهمی در رشد سرمایه داری در اروپا ایفا کرد. بر عکس در ایران، حضور اربابان و پادشاهان در شهر، فقدان امنیت برای مالکیت خصوصی و دخالت دایمی دولت در فعالیت های بازرگانی، مانع توسعه بورژوازی سنتی ایران به یک بورژوازی مدرن شد.

در اروپای غربی، شرایط و عوامل داخلی مناسب، به رشد سرمایه داری منتج شد؛ ولی در ایران، توسعه سرمایه داری نتیجه فرعی نیاز بازارهای اروپایی به کالاهای ایرانی از یک سو، و واردات کالاهای تولیدی اروپایی به ایران، از

سوی دیگر بود. گر چه سرمایه و کالاهای اروپایی در ابتدا منتج به رشد بازرگانی، کسب و کار و صنعت شد؛ اما اینها در نهایت، مانع توسعه سرمایه داری در ایران شدند: اول، کالاهای تولیدی اروپایی صنایع و تولیدات ایرانی را منهدم ساخت (کرزن: ۱۹۶۶: ۴۰۵ - ۴۰۶؛ عیسوی: ۱۹۷۱: ۵۶)؛ دوم، رقابت تجار اروپایی با یکدیگر و با تجار ایرانی، از رشد سرمایه داری در ایران جلوگیری کرد (جمالزاده: ۱۹۶۵: ۲۰ - ۸۵)؛ سوم، هدف شرکت های اروپایی، صنعتی شدن ایران نبود. آنچه آنها می خواستند این بود که ایران، وارد کننده کالاهای تولیدی و صادر کننده مواد خام شود؛ چهارم، دو کشور قدرتمند اروپایی، بریتانیا و روسیه، ایران را به عرصه نبرد تبدیل کردند تا سلطه اقتصادی، سیاسی، استراتژیک و فرهنگی شان را تحمیل نمایند. در نتیجه، ایران به دولتی آسیب پذیر با موقعیتی شبه استعماری بین روسیه و بریتانیا تبدیل شد. بنابراین، توسعه سرمایه داری در ایران نتیجه نیازهای سیاسی، اقتصادی و استراتژیک اروپا بود. بازاریان و دولت، دو عامل داخلی بودند که به رشد سرمایه داری در ایران کمک کردند. به دلیل کنترل اقتصاد سیاسی، دولت در موقعیتی بود تا در برنامه ریزی صنعتی، سرمایه گذاری کند. بازاریان با قیودات تحمیلی از سوی دولت و رقابت سرمایه و کالاهای تولید خارجی مواجه بودند و به همین دلیل، نتوانستند نقشی برجسته در تجدید سازمان اقتصاد سیاسی ایفا کنند. در نتیجه، توسعه سرمایه داری تحت توجهات سرمایه خارجی و دولت رخ داد.

بحث بعدی، نقش بازاریان، دولت، سرمایه و قدرت های خارجی را در تلاش برای صنعتی شدن و تأثیرشان روی اقتصاد سیاسی ایران، بررسی خواهد کرد.

#### بازاریان

وجود بوروکراسی دولتی در شهرها و کاربرد مستبدانه قدرت توسط شاهان، مانع رشد طبیعی بازاریان به سمت یک طبقه قدرتمند متحد گردید. شاهان و حکام ایالات دارایی بازاریان را به دل خواه ضبط می کردند. فقدان امنیت مالی، بازاریان را از به کار انداختن داوطلبانه سرمایه در صنعت منصرف می ساخت. فریزر تأثیر منفی فقدان امنیت و کاربرد مستبدانه قدرت توسط دولت در توسعه سرمایه داری در ایران را خاطر نشان می سازد:

مانع مستقیم اصلاح و سعادت در ایران، ناشی از فقدان امنیت جسمی جانی، و مالی است. این امر، همیشه مانع تلاش های صنعتی شدن می شود. به این خاطر، هیچ فردی به تولید آنچه که ممکن است یک ساعت بعد از آن محروم شود نمی پردازد (فریزر: ۱۸۲۵: ۱۹۰).

علی رغم این شرایط نامناسب، بازاریان بسیار کوشیدند تا نظامی اقتصادی - اجتماعی بیافرینند که در آن، دارایی خصوصی و جسم و جان مردم در پرتو قانون محافظت شود. اولین کوشش سازمان یافته بازاریان، تأسیس شورای نمایندگان تجار (مجلس وکلای تجار) در سال ۱۸۸۴ بود. تجار توسط شورا در خواست کردند که دولت مالکیت خصوصی و امنیت جانی همه شهروندان را تضمین کند. آنها استدلال کردند که فقدان اطمینان از مالکیت خصوصی و رقابت مصنوعات اروپایی، موانع اصلی رسیدن به توسعه اقتصادی حقیقی هستند (آدمیت: ۱۹۷۶: ۲۹۹ - ۳۲۰). ناصرالدین شاه (۱۸۴۸ - ۱۸۹۶) طی حکمی این تقاضاها را پذیرفت؛ لکن اعتماد السلطنه، وزیر انتشارات ناصرالدین شاه متذکر می شود که حکم فقط صادر شد تا مخالفت مردمی علیه مقامات فاسد را خاموش سازد (اعتماد السلطنه: ۱۹۷۱: ۵۶۸).

کوشش های تجار ایرانی برای صنعتی کردن کشور در قسمت پایانی قرن نوزدهم، ارزش یادآوری را دارد. رهبری تجار بر عهده حاج حسن امین الضرب و فرزندش حاج حسین بود. آنها چندین کارخانه، از جمله یک کارخانه شیشه، یک دستگاه نیروی برق و یک کارخانه آجرسازی در تهران تأسیس کردند. علاوه بر آنها، بازرگانان دیگری نیز وارد طرح صنعتی شدن در این دوره شدند؛ برای مثال، محمد حسن خان ناصرالملک، یک کارخانه ریسندگی در ۱۸۸۵ تأسیس کرد؛ محمد محسن رشتی، یک کارخانه ابریشم بافی در گیلان (شمال ایران) بنا نمود. یک کارخانه صابون سازی نیز توسط ربیع زاده و شرکایش تأسیس شد و حاج میرزا حسین سپهسالار، یک شرکت چراغ گاز در تهران تأسیس کرد (جمالزاده: ۱۹۵۶، ۹۳ - ۹۶). به دلیل رقابت خارجی و فقدان حمایت دولت، به زودی فعالیت بیشتر این کارخانه ها متوقف شد. تنها کارخانه هایی به فعالیت خود ادامه دادند که مکمل تولیدات اروپایی بودند (اشرف، ۱۹۸۰: ۸۲ - ۸۶). بازاریان ایران در جنبش تنباکو (۱۸۹۱) و انقلاب مشروطیت (۱۹۰۵ - ۱۹۱۱) آگاهی طبقاتی و اشتیاق خود را برای تغییر اوضاع اقتصادی - اجتماعی کشور ظاهر ساختند.

جنبش تنباکو، کوششی علیه سلطه خارجی بود که متعاقب اعطای امتیاز انحصار تولید و فروش تنباکو به یک بازرگان بریتانیایی به نام میجرتالبوت بر پاشد. پیروزی جنبش تنباکو، که در آن، بازاریان همراه با روحانیون قادر به سازماندهی مردم علیه این امتیاز شدند، راه انقلاب مشروطیت را هموار نمود.

انقلاب مشروطه، قدرت پادشاه را محدود ساخت. مطابق فرمان مشروطیت ایران که در اگوست ۱۹۰۶ (۱۳۸۵ ش) به امضای مظفردالدین شاه رنجور رسید، قوای مقننه، قضاییه و اجراییه تفکیک شدند. بیشتر مسوولیت ها و وظایف پادشاه از جمله داشتن حق تصمیم گیری نهایی درباره همه قوانین، احکام، معاهدات بودجه ها، انحصارات و امتیازات، به پارلمان یا مجلس ایران داده شد. مهم ترین موفقیت انقلاب مشروطیت، تضمین حرمت مالکیت خصوصی و آزادی بیان، سخن و اجتماعات بود.

اعضای بازاری مجلس در انجام اصلاحات برای پیشرفت های اقتصادی و تضمین حاکمیت ملی، تأثیری اساسی داشتند. آنها اصلاحات اقتصادی، مالی و سیاسی برای مدرن سازی کشور را پیشنهاد کردند، اعطای هر گونه امتیازی به کشورهای خارجی را رد نمودند و از دولت در خواست کردند تا بانک ملی تأسیس نماید که جایگزین بانک های روسی و انگلیسی شود. آنها همچنین قوانینی برای کاهش حقوق خانواده سلطنتی تصویب نموده و نظام تیول داری را ملغی ساختند (آدمیت: ۱۹۷۶، ۴۳۳ - ۴۹۹). لکن حضور اربابان در مجلس، تأثیری منفی روی اقدامات اصلاحی و آزادی فعالیت وکلای بازاری داشت. نتیجه فوری این وضعیت آن بود که، علی رغم نیاز به یک اصلاح ارضی برای توسعه سریع اقتصادی، چنین کاری در مجلس شروع نشد. موقعیت اربابان در مجلس بعد از کودتای خونین محمد علی شاه در ۱۹۱۱ قویتر شد. اربابان و خان های عشایر در ازای ضعیف تر شدن بازاریان، جایگاه خود را در مجلس مستحکم کردند. در حالی که در مجالس اول و دوم، اربابان و خان های ایلی در حدود ۲۵ درصد وکلای را تشکیل می دادند؛ بعد از مجلس سوم رقمشان به ۵۵ درصد افزایش یافت (شجیعی: ۱۹۶۵، ۱۷۸). بعد از مجلس سوم بازاریان مستقل و اعضای اصناف، نقشی برجسته در مجلس ایفا نکردند و جایشان را تجار و بوروکرات های وابسته پر کردند. حتی الغای نظام تیول داری توسط مجلس اول، بیشتر، تیول داران پیشین، خان های ایلی و بوروکرات ها را بهره مند ساخت که این اراضی را تصاحب کردند (مومنی: ۱۹۷۸، سوداگر ۱۹۷۹).

ادامه دارد...

